

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل				
تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی	ویرایش دوم	ذکر مآخذ	تصحیح و ویرایش اولیه	پیاده‌سازی

## گاهی در حرم سکوت کن

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ عَلَيَّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا الْمُرْتَضَى الْإِمَامِ النَّبِيِّ النَّبِيِّ وَحُجَّتِكَ عَلَيَّ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ وَمَنْ تَحْتَ الثَّرَى الصِّدِّيقِ الشَّهِيدِ صَلَاةً كَثِيرَةً تَامَّةً زَكِيَّةً مُتَوَاصِلَةً مُتَرَادِفَةً مُتَوَاتِرَةً كَأَفْضَلِ مَا صَلَّيْتَ عَلَيَّ أَحَدٍ مِنْ أَوْلِيَائِكَ»<sup>۱</sup>

غالباً ما وقتی به حرم می‌رویم، دلمان می‌خواهد یک‌بند زیارت‌نامه بخوانیم؛ یک‌بند دعا بخوانیم؛ نماز زیارت بخوانیم و این‌قدر ادامه می‌دهیم تا از نفس بیفتیم! از نفس که افتادیم، با خستگی و کسالت از حرم بیرون می‌آییم. درحالی‌که زیارت، رفتن به دیدار یک محبوب و معشوق است! اگر این است، خوب وقتی انسان برای مهمانی به خانه‌ی کسی می‌رود، مهمان یک‌بند که حرف نمی‌زند، کمی قربان صدقه‌ی معشوقش می‌رود و اظهار محبت و دوستی می‌کند، بعد ساکت می‌نشیند تا محبوب و معشوق حرف بزند! ولی ما معمولاً می‌رویم یک‌بند زیارت‌نامه می‌خوانیم.

قشنگ این است که انسان زیارت‌نامه هم بخواند؛ خیلی قشنگ است؛ خصوصاً عزیزانی که به معانی زیارت‌ها هم توجه دارند؛ هم ترجمه‌ی ظاهری و هم معانی بلند و عارفانه‌ای که در مضامین آنها وجود دارد، که خدا می‌داند چقدر قشنگ، لطیف و عاشقانه است! و چقدر عارفانه است! عیبی ندارد؛ انسان باید اینها را بخواند؛ خیلی هم قشنگ است؛ زیارت جامعه‌ی کبیره را بخواند؛ امین الله و زیارت‌های مخصوصه‌ی ائمه علیهم‌السلام را بخواند؛ ولی بعد کمی بنشیند و بگوید، یا امام رضا! من حرف‌هایم را زدم؛ حالا نوبت شماست. ساکت در محضر حضرت بنشیند؛ مؤدب بنشیند! اگر خداوند عنایت کند و انسان بتواند

۱. ابن قولویه، کامل‌الزیارات، ص ۳۰۹ و مجلسی، بحارالانوار، ج ۹۹، ص ۵۰ و کفعمی، المصباح، ص ۴۹۳.

سکوت مؤدبانه را آنجا به دست آورد، چیز بسیار بلندی است. شاید میوهی همهی زیارتنامه خواندن‌ها، نماز زیارت و دعاهای مأثور را خواندن، همین است که انسان بتواند ساکت و مؤدب کنار مولایش بنشیند. جلیس امام و مولای خودش بشود؛ در محضر مولای خودش ساکت و مؤدب بنشیند و ببیند از آن طرف چه می‌گویند! چرا ما یک‌بند حرف بزنییم؟ ما اصلاً به امام رضا علیه السلام مهلت نمی‌دهیم دو کلام حرف بزنند! یک‌بند، زیارت امین الله بخوانم؛ بعد جامعهی کبیره بخوانم؛ حالا زیارت مخصوصه بخوانم؛ بعد آن یکی زیارت را بخوانم؛ بعد این دعا را بخوانم... اصلاً مهلت می‌دهیم به صاحب‌خانه دو کلمه هم او با ما حرف بزنند؟! او که ما را دعوت کرده و به منزل خودش آورده، حتماً با ما کاری داشته و می‌خواسته چیزی به ما بگوید؛ خوب بنشینیم ببینیم چه می‌خواهد به ما بگوید! بعد از اینکه ارادت‌ها و محبت‌مان را به محضر امام علیه السلام عرض کردیم، سکوت اختیار کنیم...

بحث سکوت را هم قبلاً خدمت عزیزان گفته‌ایم. اول این است که دیگر حرف نزنیم؛ مؤدب و ساکت بنشینیم؛ دیگر چیزی نگوئیم. حالا بعد از خواندن زیارت‌ها عیبی ندارد که انسان خواسته‌هایش را با دل، با زبان عادی و صمیمانه و بی‌پیرایه‌ی خود به حضرت بگوید؛ هیچ ایرادی ندارد؛ قشنگ هم هست. آنها هرچه را بگوئیم از ما می‌خرند؛ مثل بچه‌ای که گاهی حرف‌هایش، خیلی درست و حسابی هم نیست؛ ولی پدر و مادر چون این بچه را دوست دارند، وقتی حرف می‌زند، قربان صدقه‌ی او هم می‌روند و می‌گویند قربان این جور حرف زدنت بروم! قربان لکنت زبانت هم بروم... ائمه علیهم السلام هم این طورند؛ بچه‌هایشان را به خانه‌ی خود آورده‌اند و وقتی بچه‌ها حرف می‌زنند، ائمه علیهم السلام قربان صدقه‌ی این بچه‌هایی می‌روند که دارند زیارت‌نامه می‌خوانند یا بعد از زیارت با زبان عادی خودشان ابراز محبت و عرض نیاز می‌کنند؛ خواسته‌هایشان را مطرح می‌کنند. آنها خوششان می‌آید؛ لذت می‌برند؛ منتهی ما بهره‌مان کم می‌شود، وقتی یک‌بند از این طرف حرف می‌زنیم و نمی‌گذاریم از آن طرف بهره ببریم از آنچه مولای ما می‌خواهد به ما بگوید.

گفتیم، سکوتِ اوّل، سکوتِ ظاهری است؛ یعنی زبانمان ان شاءالله عادت کند که خیلی حرف نزند. زبانمان ساکت شود. بعد از اینکه زبان ساکت شد، قدم به قدم می‌شود جلو رفت. چون می‌دانید کلام و تکلم، کلیدِ بخشِ منطقی وجود ماست. قبلاً خدمت عزیزان گفته‌ایم که دو سیستم ادراکی در وجود انسان وجود دارد؛ یکی سیستم عقل و ادراک منطقی است. یک سیستم ادراک دیگر وجود دارد که فوق عقل است؛ فراعقلی و فرامنطقی است که از آن به دل تعبیر می‌کنند و تعبیر دیگر هم دارد. تکلم، کلیدِ فعال شدن آن بخش عقلانی وجود ماست؛ یعنی همین که حرف می‌زنیم... لذا نطق و منطق از یک ریشه هستند؛ وقتی ما شروع به نطق می‌کنیم، بخش logic یعنی بخش منطقی وجود ما فعال می‌شود. این بخش که فعال شد، بخش دیگر به محاق می‌رود؛ یعنی دل، خموده و خاموش می‌شود. پس اوّل، زبان است؛ حالا که تکلم با زبان را توانستیم خاموش کنیم و سکوت ایجاد کنیم، این تازه ورود به مرحله‌ی خاموش کردن‌های بعدی است. یعنی اوّل کلید زبان را خاموش کردیم؛ پس از خاموش کردن اوّلین کلید، به دومین فاز و مرحله وارد می‌شویم که تکلم‌های فکری و ذهنی است. گفت:

در اندرون من خسته‌دل ندانم کیست      که من خموشم و او در فغان و در غوغاست

چه بسا کسی سکوتِ ظاهری اختیار کرده؛ ولی در ذهنش دائماً مکالمه می‌کند؛ دائماً حرف می‌زند. ان شاءالله بتوانیم قدم دوم را برداریم؛ این مکالمه و این تکلمِ ذهنی را هم خاموش کنیم؛ یعنی سکوت را به لایه‌ی دیگری از وجودمان هم نفوذ دهیم که اگر نفوذ کند و مکالمه‌ی ذهنی ما هم آرام شود، می‌توانیم به قدم سوم هم نزدیک شویم و انبعاثات آن حقیقت وجود ما، آن دل ما، هم خاموش شود؛ رویش‌هایی که از آن هست نیز خاموش شود. اگر این بخش خاموش شود، بخش دیگر فعال می‌شود. حقایقی هم که اهل شهود و مشاهدات باطنی با آن مرتبط هستند، با آن بخش دیگر ادراک می‌شود. لذا به عزیزان گفته‌ایم که سؤال، کلید علم و قفل معرفت است؛ چون سؤال بخش منطقی ما را فعال می‌کند. لذا اگر می‌خواهید در علم پیشرفت کنید، باید بتوانید سؤال کنید. هر چه بیشتر سؤال کنید، انگیزه‌ی دانایی بیشتری در شما ایجاد می‌شود. پژوهش، جستجو و پرسش، انسان را به دانایی بیشتر

علمی رهنمون می‌شود؛ یعنی در بخش لوژیک و منطقی وجود ما؛ اما به محض اینکه سؤال کردی و ذهنت را به جستجوی پاسخ سؤال فعال کردی، آن بخشی که می‌تواند معرفت و شهود را در دسترس شما قرار دهد، خاموش می‌شود. لذا اگر بخواهیم بی‌واسطه‌ی واژه‌ها به حقیقت دست پیدا کنیم، به حقایق عالم، علم حضوری پیدا کنیم، نه علم حصولی، راهش این است که این قسمت را خاموش کنیم.

یادتان هست که در ماجرای ملاقات حضرت موسی و حضرت خضر علیه السلام مفصل صحبت کرده‌ایم. حضرت خضر علیه السلام شرط همراهی را این قرار داد که هر چه دیدی، سؤال نکن. چرا؟ چون حضرت موسی علیه السلام نیامده بود علم ظاهری یاد بگیرد. حضرت موسی علیه السلام در علم ظاهری از خضر علیه السلام سر بود؛ پیغمبر اولوالعزم خدا بود. ایشان نزد خضر علیه السلام رفته بود تا درس شهود و معرفت بگیرد و از رهگذر خضر علیه السلام به حقایق باطنی هستی و حقایق ولایت راه پیدا کند.

به هر حال اگر انسان بتواند نزد حجت خدا ساکت بنشیند و این سکوت را عمیق‌تر و عمیق‌تر کند، یک‌باره می‌بینید فضای حرم عوض شد و چیز دیگری مشهود شد! خودتان را در محضر حجت خدا علیه السلام می‌بینید؛ و اینکه اصلاً حرم بدین شکل نیست؛ اصلاً ضریحی در میان نیست... حالا هر کس هر چه دید نوش جانش!

ان شاء الله خدا روزی همه قرار دهد، تا بتوانند به این حقیقت دست پیدا کنند. راهش هم همین است که زیارت را که خواندی و حرف‌هایت را هم به زبان ساده‌ی خودت گفتی، حالا آرام بنشین. زود بلند شو؛ نگو زیارت را خواندم دیگر بروم؛ کما اینکه در مورد نماز هم گفتیم، نماز را که خواندی و تعقیبات را هم خواندی، حالا یک دقیقه بنشین؛ هیچ نگو. خدای متعال فرمود: «**أَنَا جَلِيسُ مَنْ جَالَسَنِي**»<sup>۲</sup> من می‌آیم بغل دستت می‌نشینم. حضور خدا را حس می‌کنی، اگر بتوانی ساکت بنشینی! این یک ادب است که شاید در هیچ کتابی که در مورد آداب زیارت نوشته‌اند توصیه نکرده‌اند. معمولاً

---

۲. مجلسی، بحار، ج ۹۵، ص ۳۷۷ و سیدین طاووس، اقبال‌الاعمال، ج ۲، ص ۶۲۸ و محدث‌نوری، مستدرک‌الوسائل، ج ۷، ص ۵۳۵.

توصیه‌ها به خواندن زیارت‌نامه‌ها و دعاهاست که آنها هم خیلی قشنگ و بزرگ است؛ ولی این، یک قدم جلوتر است که بعد از آنها، انسان باید به وادی سکوت برسد؛ که وقتی انسان در محضر ولی‌اعظم خدا می‌نشیند، هیچ چیز نگوید؛ هیچ خواسته‌ای هم مطرح نکند؛ سکوت مطلق شود؛ آرام بگیرد؛ این هیجانات ذهنی، روحی، همه آرام بگیرد. آن وقت بخش دوم وجود انسان فعال می‌شود و چیز دیگری مشهود می‌گردد. گفت:

چشم دل باز کن که جان بینی آنچه نادیدنی است، آن بینی

چیزهایی دیده می‌شود که نادیدنی است و با این چشم بدن و چشم عقل و اندیشه نمی‌شود دید؛ آن حقایق ظاهر می‌شود. ان شاء الله خدای متعال عنایت کند، در این تشرّفات و در همین زمان کوتاهی هم که در اختیارمان هست، بتوانیم بهره‌ی بلندتری ببریم. البته هیچ کس دست خالی از حرم حضرت رضا علیه السلام بر نمی‌گردد؛ چون حضرت کسی را نمی‌آورند که دست خالی برگردانند. چون خودشان ما را می‌آورند؛ مگر می‌شود کریمی کسی را به خانه‌ی خودش بیاورد برای اینکه او را دست خالی برگرداند! محال است! ولی این امکان هست که دریافت‌ها بیشتر شود؛ البته هر چه استعداد و آمادگی در ما بیشتر شود... آن اقیانوس بی‌کرانه است؛ بستگی دارد ظرف ما چقدر ظرفیت داشته باشد؛ والا آنجا در عطا و فیض هیچ دریغی نیست؛ بی‌نهایت است؛ اما هر چه ظرف ما آماده‌تر و تمیزتر باشد، بزرگتر باشد... حضرت امیر علیه السلام فرمودند: «إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ أَوْعِيَةٌ فَخَيْرُهَا أَوْعَاها»<sup>۳</sup>: این دل‌ها ظرفند و بهترین ظرف‌ها پرظرفیت‌ترین آنهاست. هر چه دل پرظرفیت‌تر باشد، عطاها را بیشتر می‌تواند دریافت کند. ظرفیت را هم خودشان بزرگ می‌کنند. اینها را هم بروید به خودشان بگویید که یا علی بن موسی الرضا علیه السلام مگر ما تا اینجا راه را که آمدیم، خودمان آمدیم؟ ما که مسلمان شدیم، خودمان مسلمان شدیم؟ خودمان شیعه شدیم؟ الآن که به مشهد آمدیم، خودمان آمدیم؟ کدام را خودمان کردیم که

۳. سیدرضی، نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷ و مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۴۸ و طوسی، الامالی، ص ۲۰.

حالا می‌گویید بقیه‌اش را هم خودت انجام بده؟ خودتان ما را تا اینجا آورده‌اید، از این به بعد را هم خودتان ببرید. هنر ما این است که تسلیم باشیم؛ بپذیریم.

وقتی می‌خواهند عطا‌های بزرگ بدهند، باید ظرف بزرگ باشد. ظرف کوچک هم که می‌خواهد بزرگ شود، بالاخره باید فشاری به آن بیاید دیگر... دیده‌اید که بادکنک هم با فشار بادی که در آن می‌دمند، بزرگ می‌شود. لذا اگر خدای متعال و اهل‌بیت علیهم‌السلام لازم دیدند که ظرف ما را بزرگ کنند، تا آن عطا‌های بزرگشان را بتوانیم در خودمان پذیرا شویم، اگر لازم دیدند، ما را به ابتلایی، سختی‌یی، فشاری، فقری، مریضی، تهمتی، یا برخورد نامهربانانه‌ای از خلق مبتلا می‌کنند؛ برای اینکه ظرف بزرگ شود. انسان فقط باید پذیرا باشد. شما یک چیزهای بزرگی از خدا خواسته‌اید که انبیاء علیهم‌السلام می‌خواستند! من نمی‌دانم اهل‌بیت علیهم‌السلام با ما چه کرده‌اند! چه هوس‌هایی در وجود ما و بر زبان ما گذاشته‌اند در این دعاها! ما را چه به این آرزوهای عجیب و غریب! خوب این آرزوها را در وجودمان گذاشته‌اند؛ این دعاها را به زبان ما جاری کردند؛ می‌گوییم خدایا ما اینها را می‌خواهیم! می‌گوید آخر اینها در ظرف تو جا نمی‌گیرد! پس بگذار ظرفت را بزرگ کنم. چگونه ظرفیت انسان بزرگ می‌شود؟ در سختی‌ها و در تحمل ناملازمات ظرف بزرگ می‌شود. ظرف که بزرگ شد، انسان برای عطا‌های بزرگتر خدا مستعد می‌شود. پس اگر لازم دیدند چنین سختی‌هایی را هم برای ما پیش بیاورند، پذیرا باشیم. نمی‌گوییم به استقبال برویم و مثل اهل ریاضت خودمان را تحت فشار قرار دهیم؛ نه لازم نیست. چون آن هم ممکن است بعداً تالی فاسدهایی داشته باشد؛ غرور و ادعا بیاورد که بله من خودم بودم که این همه سختی کشیدم تا به اینجاها رسیدم؛ و منیت‌ها را دوباره رشد دهد. نه لازم نیست به سمت ریاضت برویم. آنچه لازم است برای بزرگ شدن ظرفیت‌مان متحمل شویم، خود خدا پیش می‌آورد. ادب ما این باشد که ساکت باشیم و آنچه را برای ما پیش می‌آورند، پذیرا باشیم؛ هر کاری با ما کردند، بلافاصله دادمان درنیاید؛ تحمل کنیم؛ به موالیان و مربیان خودمان حسن ظن داشته باشیم و بدانیم این سختی، بی‌حساب پیش نیامده است. آنچه پیش آورده‌اند، برای خاصیتی است که برای ما دارد.

البته عزیزان می‌دانند، از این طرف هم تا آن خاصیت ایجاد نشود، محال است سختی را بردارند. مریضی که برای نجاتش از مرگ، یک داروی تلخ برای او تجویز کرده‌اند، اگر برود پیش دکتر و التماس کند، آقای دکتر این دوا را قطع کن، محال است دکتر بپذیرد. عزیز دل من! اگر دارویت را قطع کنم، می‌میری! لذا دکتر تابع هوس مریض نمی‌شود. می‌گویند نخیل این دارو را ادامه دهید تا هنگامی که بیماری او برطرف شود. وقتی بیماری برطرف شد، دکتر دیوانه نیست که به خاطر اذیت مریض بخواهد داروی تلخ به او بدهد. تا زمانی که دارو اثر خودش را به‌طور کامل نبخشیده، محال است دکتر آن را قطع کند؛ و روزی که دارو اثر بخشید، محال است یک لحظه‌ی دیگر هم آن را ادامه دهد. این ابتلا تا وقتی آن سازندگی لازم را ایجاد نکرده، هر چه قربان صدقه‌ی خدا بروی یا به ضریح امام رضا علیه السلام دخیل ببندی، محال است که برداشته شود؛ چون برای تو فایده دارد! آنها راضی به ضرر تو نیستند؛ محال است بردارند. چرا بردارند؟ تا تو ضرر کنی؟! این را برای رشد تو آورده‌اند؛ خودت آرزوی رشد کردی! بردارند که در همان کلاس پایین بمانی؟ نه! با التماس و دعا، درخواست و امثال آن، ابتلا برداشته نمی‌شود. وقتی ما دعا می‌کردیم، آنها خوش باور بودند. ما خودمان نفهمیدیم چه دعایی کردیم؛ دعاهای بزرگی کردیم؛ دعای انبیاء و اولیاء را؛ خدا هم از آن طرف خوش‌باورانه قبول کرد و فرمود، دعایت را اجابت کردم.

منتهی اجابت مقدمه‌ای دارد. برای اینکه ظرفیت ما اجازه‌ی تحویل گرفتن عطایی را که خواستیم به ما بدهد، ابتلا می‌آید. ابتلا آمد که آن ظرفیت را ایجاد کند و تا زمانی که ظرف ما به اندازه‌ی لازم بزرگ نشود، محال است خدا آن ابتلا را بردارد. بی‌خودی جوش نزن! به زمین و آسمان خودت را بکوبی، خدا آن ابتلا را بر نمی‌دارد! راه این است: بنشین، صبوری کنی تا او کار خودش را بکند.

خاطرم هست، شاید شش هفت ساله بودم که مرحوم پدرم مرا به سلمانی می‌برد تا موهای سرم را اصلاح کند. بچه‌های هم سن و سال ما متعدد می‌آمدند. بچه‌ها دو دسته بودند. یک دسته، بچه‌های خیلی مؤدب و آرامی بودند. وقتی آنها را روی صندلی می‌نشاندند، ساکت و مؤدب می‌نشستند و آرایشگر هم در مدت بسیار کوتاهی سرشان را اصلاح می‌کرد. خیلی هم قشنگ از کار درمی‌آمد و بچه

هم اذیت نمی‌شد. اما بعضی از بچه‌ها ناآرام بودند. آنها را روی صندلی آرایشگاه می‌نشاندند؛ از همان لحظه‌ی اوّل شروع به جیغ و گریه و وول زدن و ناآرامی می‌کردند. دائم سرشان را این طرف و آن طرف می‌کردند. آرایشگر هم ول کن بچه نبود تا به خاطر گریه‌ها رهاش کند؛ چون می‌خواست پولش را بگیرد؛ باید سر او را می‌زد تا پولش را بگیرد. لذا اولاً به گریه‌های او اعتنا نمی‌کرد و ثانیاً این بچه چون زیاد تکان می‌خورد، نمی‌گذاشت آرایشگر کارش را بکند. او هم که تا سر بچه را اصلاح نمی‌کرد ول کن قضیه نبود؛ پس بیشتر طول می‌کشید... آن بچه‌ای که آرام نشست، خیلی زود سرش اصلاح شد؛ این که هی تکان خورد دوبرابر هم طول کشید؛ سرش را این طرف می‌کرد، قیچی می‌خورد به سرش! سرش را آن طرف می‌کرد، شانه می‌خورد به سرش! خیلی بیشتر اذیت می‌شد.

خدا ول کن نیست! بالاخره آرایشگر می‌خواست سر ما را اصلاح کند، خدا هم می‌خواهد سر ما را اصلاح کند؛ اولیای خدا ﷺ می‌خواهند سر ما را اصلاح کنند. مصلحت این است که آرام بنشینیم؛ مثل بچه‌ی آدم! وول نزنیم؛ گریه هم نکنیم؛ تن بدهیم و تسلیم باشیم تا هر کار که می‌خواهند بکنند. گفتم دیگر، هر چه دست و پا بزنیم آرایشگر ما را ول نمی‌کند؛ فکر نکن اگر مثلاً گریه کنی، زاری کنی، رهایت کند! اصلاً! اهل بیت ﷺ رهایمان نمی‌کنند؛ کارشان را تا انتها به نتیجه می‌رسانند. «إِنَّ اللَّهَ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ»<sup>۴</sup>؛ خدا چیره است بر کاری که می‌خواهد بکند؛ ناتمام نمی‌گذارد. این است که تن دهیم؛ تسلیم باشیم؛ پذیرا باشیم تا کاری را که می‌خواهند، انجام دهند؛ تا ان شاء الله کم‌کم شیرینیش زیر کاممان بیاید. حالا با یک حسن ظنّ و اعتمادی که داریم، اینکه کارشان حتماً خاصیتی دارد، تحمل کنیم تا کم‌کم شیرینی آن کار زیر ذائقه‌مان بیاید و ذائقه‌ی ما آن شیرینی را درک کند؛ آن وقت مقام رضا می‌آید. گفت: زیر شمشیر غمش رقص کنان خواهیم رفت.

به حلاوت بخورم زهر که شاهد ساقی است      به ارادت بکشم درد که درمان هم از اوست  
آن موقع انسان با شیرینی، با حلاوت، پذیرا می‌شود.

۴. سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۲۱.



به تیغم گر گُشد، دستش نگیرم      وگر تیرم زند، منت پذیرم  
کمان ابروی ما را گو بزن تیر      که پیش چشم و بازویت بمیرم

با شیرینی، با لذت، کیف می‌کند وقتی دارند او را اصلاح می‌کنند و می‌سازند.

امیدواریم خدای متعال با عنایات خودش، این میلاد حضرت رضا علیه السلام را، میلاد حقیقت رضا در قلب ما قرار دهد. عیدی بزرگی که در این شب میلاد حضرت از ایشان می‌خواهیم همین است که حقیقت رضا در قلبمان متولد شود. تولد امام رضا علیه السلام ظهور آفاقی است؛ ظهور انفسی آن، تولد حقیقت رضا در قلب مؤمن است. ان شاء الله حقیقت رضا حاکم شود که اگر حقیقت رضا حاکم شد، سالک خواهد رسید. می‌دانید دیگر، تا قبل از مقام رضا، سالک احتمال برگشت دارد؛ احتمال خطر سر راهش هست؛ اما کسی که به مقام رضا نایل شد، دیگر مسیرش به سمت حقیقت توحید یک‌طرفه شد؛ تا قبل از رضا خطرناک است. کما اینکه در سلسله‌ی ائمه علیهم السلام هم دیدید، تا قبل از حضرت رضا علیه السلام کسانی جا ماندند. یک عده مثل سبائیه<sup>۵</sup> فقط حضرت علی علیه السلام را قبول دارند. واقفیه تا امام کاظم علیه السلام هم آمدند و هفت امامی شدند؛ اما محال است کسی امام رضا علیه السلام را قبول داشته باشد و دوازده امامی نباشد. یعنی کسی که به مقام رضا رسید، محال است به مقصد توحید نرسد. کما اینکه کسی به امام رضا علیه السلام رسید، محال است که شیعه‌ی اثنا عشری نباشد.

ان شاء الله این حقیقت در قلب و جان ما متولد شود و این گل زیبای معطر رضوی در قلب همه‌ی شیعیان و دوستان اهل بیت علیهم السلام بخندد و باز شود و عطرش جان هر شیعه‌ای را معطر کند؛ و اگر این اتفاق در کل مملکت بیفتد، خدا می‌داند چه خواهد شد! ان شاء الله کل مملکت، مملکت رضوی شود؛ نور حضرت رضا علیه السلام حقیقت رضا را بر همه‌ی ما حاکم کند، که دیگر همه‌ی جنگ‌ها می‌خوابد. **«بَعْدَ الرِّضَا لَا سَخَطٌ»** بعد از اینکه کسی به مقام رضا رسید، دیگر سخط و غضب و امثال آن مطرح نیست؛

۵. عمید، فرهنگ فارسی: سبائیه فرقه‌ای از غلاة شیعه، پیروان عبدالله بن سبا که امیرالمؤمنین علی علیه السلام را خدا می‌خوانده‌اند.

صلح کلّ می‌شود؛ عالم بهشت می‌شود. امیدواریم خدای متعال این عنایت را به برکت صلوات بر علی بن موسی الرضا علیه السلام نصیب همه‌ی ما فرماید.

\*\*\*

### زائر بارانیم، آقا به دادم می‌رسی؟

مستغاث اصلی و دست‌گیر اصلی، اهل بیت هستند علیهم السلام و ما هم در حقیقت درمانده‌ایم. همه‌ی زورمان را زدیم؛ به هیچ جا نرسیدیم. حالا شما هنوز جوانید؛ من خودم را نگاه می‌کنم. همین الان حرم بودم گفتم یا علی بن موسی الرضا علیه السلام پایمان لب گور است؛ دستمان خالی است. نفس بر ما مسلط! جهل بر ما مسلط! شهوت و غضب بر ما مسلط! درماندیم!

وارهان ما را از این نفس پلید      کاردش تا استخوان ما رسید

این چنین قفل گران را ای ودود      که تواند جز که لطف تو گشود

این است که آمده‌ایم تا به دادمان برسند. از دست خودمان فرار کردیم و به دامن امام رضا علیه السلام پناه آورده‌ایم. از خودمان خسته‌ایم؛ از خودمان! گردن هیچ کس نمی‌توانیم بیندازیم؛ همه‌ی گیرها در خودمان است. از خودمان به آغوش امام رضا علیه السلام پناه آورده‌ایم. گفت: زائر بارانیم... این باران اشک...!

زائر بارانیم، آقا! به دادم می‌رسی؟      بی‌پناهم! خسته‌ام! تنها! به دادم می‌رسی؟

خسته شدیم؛ خسته شدیم از خودمان! خسته شدیم از جهل‌هامان؛ از ناتوانی‌هامان؛ از جهالت‌هامان؛ تقلا مان به هیچ جا نرسید. همه‌ی زورمان را زدیم؛ اما یک قدم جلو نرفتیم. همین طور درجا می‌زنیم؛ یا عقب می‌رویم. خسته شدیم! پنجره‌ی بالاسر حضرت علیه السلام در قسمت مردانه را دیده‌اید؟ از آن طرف که به داخل حرم نگاه می‌کنید، بالای پنجره یک بیت حافظ را نوشته‌اند:

فقیر و خسته به درگاہت آدمم، رحمی      که جز ولای توام نیست هیچ دستاویز

فقیریم؛ هیچ نداریم؛ نه دنیا نه آخرت؛ نه کمالی نه حُسنی؛ فقیر به معنای مطلق کلمه! فقیر و خسته؛

خسته از یک عمر تقلاهای بی حاصل؛ از نفس افتادیم دیگر یا علی بن موسی الرضا علیه السلام!

فقیر و خسته به درگاہت آدمم، رحمی      که جز ولای توام نیست هیچ دستاویز

زائر بارانیم، آیا به دادم می‌رسی؟ بی‌پناهم! هیچ‌جا پناهی نیست جز شما اهل‌بیت؛ شما کُهِف الحِصین  
مایید. بی‌پناهم! خسته‌ام! تنها! هیچ‌کسی را ندارم؛ فقط شما کس من هستید. بی‌پناهم! خسته‌ام! تنها!  
به دادم می‌رسی؟

گرچه آهو نیستم اما پر از دل‌تنگیم      ضامن چشمان آهوها! به دادم می‌رسی؟  
صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ الْحَسَنِ يَا عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرَّضَا! صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ وَ صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ وَ صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ!  
امیدواریم خدای‌متعال با عنایات حضرت رضا علیه‌السلام در امر فرج حجت خودش، ولیّ اعظم خودش، آن  
کسی که ظهورش بازکننده‌ی همه‌ی گره‌هاست، تعجیل بفرماید. همه‌ی گره‌های باطنی و ظاهری ما  
به‌دست حجت خدا، ولیّ اعظم خدا، حضرت بقیّة‌الله‌الاعظم ارواح‌فداه است. باز شدن همه‌ی گره‌ها به  
دست آن بزرگوار است. امیدواریم خدای‌متعال به برکت این عید عظیم که امسال فوق‌العاده هم هست  
و خود ائمه علیهم‌السلام سبب شدند توجّهات عجیبی بشود و به زیارت مرقد مطهر امام رضا علیه‌السلام نائل شدیم،  
ان‌شاءالله خودشان هم عنایت کنند، با امر فرج مولای ما، حجت خدا، قلوب همه‌ی شیعیان را شاد و  
مسرور بگردانند و گره از همه‌ی کارهای فروبسته‌ی ظاهری و باطنی همه‌ی دوستان اهل‌بیت علیهم‌السلام  
بگشایند.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ